

ملاحظاتى در باره  
رشد روابط سرمايه‌دارى  
در كشورهاي جهان سوم

م - سوداگر

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

I. S. A.  
Denton

# ملاحظاتى در باره رشد روابط سرمايه دارى در كشورهاي جهان سوم

## فصل چهارم

### تمدن اروپایی سازندگی و ویرانگری

تمدن بورژوازی که به نام تمدن اروپایی معروف است، حاصل و اوج همه تمدن‌های طبقاتی است که تاکنون در تاریخ بشر شناخته شده است. این تمدن چه از لحاظ حوزه وسعت، که جهانی را در بر گرفته، و چه از لحاظ عمق و اثرگذاری که تا اعماق جامعه نفوذ می‌کند با تمدن‌های گذشته، مانند تمدن برده‌داری یونان و روم قدیم، تمدن‌های فئودالی چینی و اسلامی متفاوت است.

تمدن اروپایی چنان جهانگیر است، که در دنیای امروز جایی نیست که آثار آن هویدا نباشد. زندگی ما آنچنان به دست‌آوردهای این تمدن وابسته شده است که ادامه آن بدون برخورداری از مزایایش ممکن نیست. از وسائل ساده مسکن، تا ماشین‌آلات پیچیده، از داروهای پزشکی تا مواد غذایی، از نوع لباس تا روش زندگی همه رنگ اروپایی پیدا کرده و یا می‌کند.

پیشرفت علوم طبیعی در حدود چهارصد سالی که از ظهور تمدن بورژوازی می‌گذرد چنان سریع و فوق‌العاده بوده است که تعداد اختراعات و کشفیات تازه در چند ده سال از این دوران، از تعداد اختراعات در همه دوران‌های تاریخ گذشته بیشتر بوده است.

برتری تمدن اروپایی تنها ناشی از موفقیت‌های فنی و علمی آن نیست. این تمدن در دامن خود طبقاتی را پرورش داده است که

تکیه‌گاه و سکاندار آزادی و خوشبختی برای همه بشریت‌اند. در پرتو تمدن اروپائی اقتصاد کلاسیک انگلیس، فلسفه آلمانی و علوم اجتماعی فرانسه به‌عنوان بهترین هدایای تاریخ بشر عرضه می‌شوند، که از وحدت ارگانیک آنها علوم اجتماعی گام‌های مؤثری به‌جلو برمی‌دارد.

اما همین تمدن بخاطر خصلت طبقاتی خود به‌پیدایش نیروهائی میدان داده است که بشریت را با فجیع‌ترین حوادث زندگی خود روبرو ساخته است.

در جریان دو جنگ‌اول و دوم جهانی دهها میلیون انسان برای منافع گروهی معین جان خود را از دست دادند. جنایاتی که "انسان اروپائی" برای اثبات برتری رنگ مو و پوست خود نه تنها نسبت به نژادهای دیگر، بلکه حتی نسبت به انسان‌های هم‌رنگ خود مرتکب شد، مطلب ناشناخته‌ای نیست.

یکی از آثار هلاکت‌بار این تمدن نابودی مواد خام و سایر منابع طبیعی است، که طی میلیون‌ها سال به‌وجود آمده و باید برای رفاه انسان برای سال‌های دراز بمصرف برسد. صرف‌نظر از اینکه بخش مهمی از این ثروت‌ها صرف تولیدات جنگی و وسائل کشتار جمعی می‌گردد، بخش‌دیگر نیز صرف تولید محصولات می‌شود که نه تنها در تأمین رفاه عمومی اثر مثبت و مطلوبی ندارد، بلکه با آلوده کردن محیط‌زیست سلامت‌زندگی انسان را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد. مثلاً "نفت که یکی از حیاتی‌ترین و با ارزش‌ترین مواد طبیعی است در ظرف مدتی کوتاه‌تر از صد سال چنان بی‌ملاحظه و گستاخانه به‌مصرف رسیده است که امروز صحبت از پایان منابع نفتی در سی سال آینده می‌شود.

درسایه پیشرفت نیروهای تولیدی در محدوده تمدن اروپائی، انسان از نوع خود، از محصول کار خود، از وسائل تولید و در نتیجه

از خود بیگانه می‌شود. محصول کار تولیدکننده به‌جای اینکه صرف‌آزادی استقلال و آسایش او گردد و رشته‌های محبت و دوستی‌اش را با نوع محکم‌تر سازد، بوسیله‌ای برای اسارتش بدل می‌گردد. انسانی که به‌کمک علم و فن به‌ستاره‌های دیگر راه پیدا کرده است، در زادگاه خود زندانی مناسباتی است که خود خلق کرده است.

راز دوگانگی تمدن اروپائی یعنی جنبه مخرب و سازنده آن از خصوصیات این نظام اجتماعی - یعنی تولید جمعی و مالکیت خصوصی - سرچشمه می‌گیرد.

در نظام سرمایه‌داری، تولید اجتماعی برای تولید سرمایه‌صورت می‌گیرد، نه تولید سرمایه برای تولید اجتماعی. از این رو وسائل تولید فقط وسائلی برای پیشرفت دائمی جامعه تولیدکنندگان نبوده، و پیوسته در حال تضاد و برخورد، با هدف محدود خود گسترش سرمایه موجود است.

گرچه نظام سرمایه‌داری وسیله‌ای برای تکامل تاریخی نیروهای تولید بوده و خالق بازار جهانی است، ولی در عین حال در تضاد دائم میان این مأموریت تاریخی، و روابط اجتماعی تولیدی متناسب با آن گرفتار است. از این رو مانع واقعی تولید سرمایه‌داری جز خودسرمایه‌داری چیز دیگری نیست.

تکامل اقتصاد امپریالیستی که مرحله‌ای از تکامل نیروهای تولید در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری است، در همین محدوده جریان می‌یابد. امپریالیسم از سوئی با انتقال مناسبات، فن، فرهنگ، سرمایه و رابطه سرمایه‌داری به‌کشورهای عقب‌مانده انقلابی بزرگ در آنها به‌وجود می‌آورد. سنت‌ها و روابط قدیمی را در هم می‌کوبد، ولی در عین حال به‌مثابه ترمزی در تکامل اقتصادی مناطق تحت کنترل خود بطور مستقیم

و غیرمستقیم عمل می‌کند:

خصلت دوگانگی نظام سرمایه‌داری، در اقتصاد و سیاست امپریالیستی بهتر نمایان است. نظریه‌هایی در این زمینه ارائه شده که می‌تواند به ما در شناسایی خصلت سرمایه‌داری کمک کند. درباره هند گفته می‌شود: "انگلستان باید مأموریت دوگانهای در هند انجام دهد: یکی تخریبی یعنی از میان بردن جامعه کهنه‌آسیائی، و دیگری سازنده، و پایه‌گذاری اساس مادی جامعه غرب در آسیا." "طبقه حاکمه انگلیس ابتدا منافع گذرانی در هند داشت، اشرافیت در فکر تصرف آن، پولداران در فکر غارت آن، و تجار در فکر فروش بودند."

از گفته‌های نامبرده بروشنی آشکار می‌گردد که سیاست استعماری انگلستان در هند، با تمام وجوه استعمارانه آن بخاطر ایجاد شرایط وحدت اقتصادی و سیاسی مردم شبه‌قاره هند، بخاطر معرفی مناسبات تولیدی مترقی‌تر، و تهیه شرایط لازم برای تجزیه روابط تولیدی کهن، به‌مثابه عاملی نیرومند در بیرون کشیدن هند از حالت انزوا و عقب‌ماندگی، و قرار دادن آن در گردونه دگرگونی‌ها و انقلابات عمل کرده است.

واضح بود انگلستان نمی‌توانست برای همیشه به‌بهره‌برداری از هند ادامه دهد، مگر اینکه در راه صنعتی کردن آن اقدامی به‌عمل می‌آورد. اما صنعتی کردن مستعمرات، با شکل محدود آن صرفاً برای کمک و تأمین نیازهای روزافزون صنایع کشورهای متروپل صورت می‌گرفت و در این رهگذر تولیدکنندگان کوچک داخلی در روند تمرکز و مرکزیت یافتن سرمایه از پای در می‌آمدند. خانه‌خرابی تولیدکنندگان داخلی نه برای ایجاد زمینه جهت انباشت سرمایه بومی که برای تسهیل فرایند تمرکز و انباشت سرمایه‌خارجی صورت می‌گرفت. به‌همین مناسبت فرایند انباشت سرمایه در کشورهای مستعمره، برخلاف کشورهای پیشرفته که موجب بالا رفتن سطح زندگی عمومی و برقراری آزادی‌های اجتماعی گردید، نه در

شرایط زندگی مردم بهبودی عمده‌ای حاصل کرد و نه آنان را با آزاد ساختن از مناسبات اجتماعی کهن از آزادی‌های تازه اجتماعی برخوردار کرد. در مستعمرات جنبه‌های تخریبی اقتصاد سرمایه‌داری و آثار و نتایج منفی آن در زندگی طبقات عمیق‌تر و گسترده‌تر از جنبه‌های تخریبی آن در کشورهای مادر بود، و برعکس جنبه‌های سازندگی آن در مستعمرات کمتر از کشورهای مادر سرمایه‌داری بود. زیرا قبل از هر چیز این نظام اجتماعی برای کشورهای عقب‌مانده بیگانه بود، و تمام یا بخش عمده ارزش اضافی حاصله در سرزمین‌های مستعمراتی به کشورهای متروپل منتقل می‌گردید. این امر به رشد نیروهای تولیدی و بالا رفتن سطح زندگی مردم کشورهای پیشرفته بضرر مستعمرات کمک می‌کرد. از طرف دیگر وجود اتحادیه‌ها و سازمان‌های اجتماعی نیرومند کارگری در کشورهای پیشرفته، از فعال‌میشائی سرمایه در این کشورها جلوگیری می‌کرد.

با اینهمه نتیجه نهائی عمل استعمارگران در مستعمرات ایجاد شرایط و زمینه برای به‌وجود آوردن هر دو - یعنی هم بهبود زندگی توده‌ها و هم آزادی آنها - بود.

در سال‌های اخیر اروپای غربی تحت تأثیر عوامل مختلف: آزادی مستعمرات، رشد و گسترش نهادهای دموکراتیک و موقی، نقش تاریخی خود را برای اعتلاء و تکامل فرهنگ و تمدن جهانی از سرگرفته است. آزادی نسبی افکار و عقاید و دوام دموکراسی‌های پارلمانی موجب شکوفائی اندیشه و رشد نظریه‌های تازه گردیده است. اروپای نیمه اول قرن بیستم که با تحمیل دو جنگ جهانی بر بشریت و سرکوبی جنبش‌های ملی آزادیبخش به یکی از ستادهای عمده نیروهای ستعگر تاریخ تبدیل شده بود، حال در روند تبدیل به یکی از مراکز دفاع از آزادی‌های اجتماعی قرار دارد. انتشار هزاران کتاب تازه درباره بهترین دست‌آوردهای انسان در زمینه ادبیات، فلسفه، اقتصاد و سایر علوم اجتماعی،

و انجام هزاران کار تحقیقاتی سودمند، نمایشگر تلاش اروپا در انجام سهم خود در تمدن پیشرو جهانی است.

در سالهای نخستین دهه ۱۹۵۰ پس از حوادث آسیای شرقی چنان تصور میشد که از آن پس شرق تعییت کننده تحولات اجتماعی و فکری جهان خواهد بود. دگرگونیهای بزرگ جهان در سالهای دهه ۲۰ - ۱۹۵۰، تشدید اختلافهای ایده‌ئولوژیک، بی‌نظمی و نارسائیهای نظری در مورد مسائل اساسی جهان‌آزسویی، کشانده شدن تقریباً همه‌عالم با درجه‌های متفاوت پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بگردونه تحولات جهانی و انتشار و بخش‌بینش علمی در سراسر جهان و انطباق آن بر شرایط بغایت متفاوت از سوی دیگر نشان داد که هر منطقه‌ای از کره مسکون نقشی در شکل‌گیری و اثرگذاری بر تغییرات ریشه‌دار جهانی متناسب با رشد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود دارد. و صحبت در باره مرکز معینی برای رهبری و هدایت جنبش جهانی حشوزائداست. در این میان اروپا نیز جای خود را دارد.

افکار و اندیشه‌های نو و دوران سازی که اکنون در اروپا در شرایط برخوردار آزاد اندیشه‌ها و آرمانها شکل می‌گیرد، دنباله و یادآور انقلاب عظیم فکری نیمه‌دوم قرن نوزدهم است که هنوز هم جهان‌را زیر تأثیر ژرف خود دارد.

اروپای امپریالیستی امروز اروپای سالهای دهه ۱۹۳۰، اروپای هیتلر، موسولینی و فرانکو نیست، و توانائی بروز خصلت‌های تجاوزگرانه را به مقدار زیادی از دست داده است. اروپای ام‌روز بر اساس معیارهای سرمایه‌داری و زیر فشار عواملی که از آنها نامبرده شد، و قبل از همه وسیع‌ترین طبقات جامعه آخرین بقایای حکومت‌های خودکامه پلیسی را (اسپانیا، پرتغال و یونان) بدور ریخته و در راه عمیق‌تر کردن

نهادهای دموکراتیک همی کوشند. این شرایط به نیروهای اجتماعی امکان می دهد که نه از راه خشونت بلکه از طرق مسالمت آمیز به تحقق آرمانهای خود در سوریه که مورد پشتیبانی و تأیید مردم قرار گیرد بکوشند. البته هرگز این بدان معنی نیست که نیروهای جنگ و تجاوز و نژاد پرستی از قاره اروپا رخت برسنه است. تا زمانیکه بستر پیدایش این نیروها - سرمایه داری - وجود دارد، امکان غلبه سیاهی بر روشنی نیز وجود خواهد داشت.

کشورهای جهان سوم می توانند و باید از امکانات اقتصادی، فنی و ایده نولوژیک اروپا بسود خود و برای بارور ساختن اندیشه ها استفاده کنند. و این در شرایطی امکان پذیر است که این کشورها دارای یک رهبری نیرومند دموکراتیک و ملی باشند.

## فصل پنجم

### پاره‌ای از خصوصیات سرمایه‌داری عصر حاضر

سرمایه‌داری نظامی است انعطاف‌پذیر، سازگار، و سخت‌جان، که می‌تواند خود را با شرایط بغایت متنوع منطبق ساخته، و سلطه سرمایه را بر کار در اشکالی ظریف و ملایم حفظ کند. زیرا روابط تولیدی این نظام اجتماعی، محافظه‌کارانه نبوده و پیوسته در حال تغییر است. صنایع تازه هرگز اشکال موجود یک فرایند را نهائی فرض نمی‌کند و دائماً در صدد ایجاد روندهای نوینی است.

سرمایه‌در جستجوی سود بیشتر به‌جنگ متوسل می‌شود، اما در صورتی که حفظ روابط سرمایه‌داری در شرایط صلح امکان‌پذیر باشد، حتی به‌قیمت از دست دادن بخشی از سود خود از آن روگردان نیست. سرمایه در جستجوی حداکثر سود است، ولی اگر قدرت اتحادیه‌های کارگری بنیاد سلطه سرمایه را بخطر اندازد با حداقل آن نیز می‌سازد.

سرمایه طرفدار استبداد مطلق سرمایه در جامعه است، اما تا جایی که ادامه چنین استبدادی به‌سرنوشتی آن منجر نشود، به‌همین منظور سرمایه‌دار دست همکاری بسوی مخالفین دراز می‌کند، و به‌یاری آنها که از "اندیشه نو" برخوردارند، ادامه حیات سرمایه را ممکن می‌سازد، بیهوده نیست که سرمایه‌داری نظامی "عقلانی" نامیده شده است.

به‌علت تغییر در روابط تولید، سرمایه‌داری پس از جنگ دوم جهانی در مقایسه با سرمایه‌داری قرن نوزدهم و حتی در مقایسه با سرمایه

داری نیمه اول قرن بیستم تفاوت‌های فاحشی کرده است. این تغییر بدان معنی نیست که تولید کالائی، تولید برای سود، سلطه سرمایه بر کار، تقسیم جامعه به طبقات، تقسیم جهان به "شمال و جنوب" از میان رفته و جای خود را به نظم تازه‌ای داده است. برعکس قوانین اساسی سرمایه‌داری در شرایط جدید یعنی شرایط سلطه سرمایه‌های انحصاری هم‌چنان به عمل خود، منتهی با جرح و تعدیل‌هایی، ادامه می‌دهد. البته مسئله مهم چگونگی این جرح و تعدیلهای و نحوه عمل آن در شرایط جدید است. سرمایه‌داری شکوفان قرن نوزدهم سرمایه‌داری رقابت‌آزاد بود، و سرمایه در سرمایه‌داران منفرد که بطور عمده از صاحبان کارخانجات، پاموسسات سرمایه‌داری ترکیب یافته بود، تجسم پیدا می‌کرد. در چنین اقتصادی قانون ارزش به مثابه تنظیم‌کننده نهائی اقتصاد جامعه عمل کرد. و قوانین تکامل سرمایه‌داری بصورت برنامه‌ریزی سرمایه‌داری در قلمرو تولید مستقیم در سطح کارخانه ظاهر می‌شد.

سرمایه‌داری نیمه اول قرن بیستم سرمایه‌داری انحصاری بود، سرمایه‌داری دوره انحطاط، جنگ، فاشیسم و امپریالیسم، سرمایه‌داری دوره تشدید وخامت، و تکوین تحولات عمیق اجتماعی.

سرمایه‌داری زمان ما، یعنی سرمایه‌داری نیمه دوم قرن حاضر، سرمایه‌داری انحصاری دولتی امپریالیستی است. سرمایه‌داری در این دوره بر بسیاری از مشکلات نیمه اول قرن بیستم خود غلبه کرده، خود را با شرایط تازه، که به‌طور عمده ناشی از پیدایش نظامات تازه است، منطبق ساخته، و بطورکلی از رشد کم و بیش آرامی در مقیاس جهانی برخوردار است. اگر در بعضی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مانند انگلستان و ایتالیا تورم و رکود چون شبه هولناکی موجودیت سرمایه‌داری را تهدید می‌کند، در مقابل بعضی از کشورهای جهان سوم<sup>۲</sup> و بعضی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مانند ژاپن، سرمایه‌داری روزگار خوشی را از سر می‌گذرانند، و انباشت سرمایه با نرخ بی‌سابقه‌ای صورت می‌گیرد.

یکی از ویژگی‌های سرمایه‌داری دوران معاصر در کشورهای پیشرفته رشد نیروهای تولیدی مافوق محدوده مرزهای ملی است. مرزهای ملی دیگر نمی‌توانست قالب مناسبی برای تکامل نیروهای تولیدی در کشورهایی نظیر آلمان، فرانسه و یا انگلستان باشد. اقدام به تشکیل بازار مشترک، برای ایجاد منطقه وسیعتری برای تأمین گردش آزادتر کالا و سرمایه، پاسخی است به چنین نیازی. در واقع بازار مشترک، محصول تمرکز سرمایه در مقیاس جهانی و بین‌المللی شدن سرمایه است.

سرمایه در ابتدا فقط در محدوده کوچکی یعنی در داخل اقتصاد ملی، به منزله یک رابطه اجتماعی حاکم عمل می‌کرد، سپس به سایر کشورها و جهان به مثابه یک نیروی خارجی و مهاجم راه پیدا کرد، و گرایش عمومی بین‌المللی شدن که در سرشت سرمایه وجود دارد، بدان جنبه جهانی داد. تحت تأثیر این گرایش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به وجود آمد، که اقتصادهای ملی، جزئی و تابعی از آن هستند. مکانیزم امپریالیسم معرف فرایند انباشت سرمایه در مقیاس جهانی است، و فرایند انباشت جهانی سرمایه، گردش کالا (تجارت)، گردش پول (سرمایه‌مالی)، فرایند تولید (تقسیم بین‌المللی کار) را در بر می‌گیرد.

پیدایش شرکت‌های چندملیتی یکی از مشخصات بین‌المللی شدن سرمایه است. این شرکت‌ها که برحسب مالکیت و کنترل جنبه ملی دارند، انباشت سرمایه جهانی را به سود دولت‌های ملی خود انجام می‌دهند، و بنابراین تهدیدی برای استقلال ملی کشورهای دیگر به شمار می‌روند. اداره این شرکت‌ها در دست سازمان مرکزیت یافته‌ای متمرکز شده است. شرکت‌های بین‌المللی به سرمایه‌گذاری مستقیم در امور تولیدی بیشتر علاقه نشان می‌دهند تا به دادن وام. این امر بیش از پیش به اجتماعی شدن تولید در مقیاس جهانی کمک کرده است.

تضاد فزاینده بین نیروهای مولده و روابط تولیدی موجب برتری

مدیریتی بخش دولتی اقتصاد به بخش خصوصی و پیدایش سرمایه‌داری دولتی در کشورهای غرب گردید. زیرا به علت مرکزیت یافتن تولید در مقیاس ملی، سرمایه نمی‌توانست بدون جایگزین کردن مالکیت گروهی بر سرمایه با مالکیت دولتی، روابط تولیدی را با نیروهای مولده هم سطح ساخته و به پیشرفت خود ادامه دهد. سرمایه‌داری دولتی خصلت اجتماعی سرمایه را باز گردانده، روابط تولیدی را تا سطح تکامل نیرو-های مولده بالا برده، و موجب تحمیل برنامه‌ریزی اجتماعی برای اداره اقتصاد ملی می‌گردد.

تمرکز بیش از پیش تولید و پیدایش انحصارات و شرکت‌های بزرگ چندملیتی، و رشد بخش دولتی اقتصاد ملی از جمله عواملی است که اقتصاد سرمایه‌داری را بتدریج بسوی نوعی برنامه‌ریزی سوق داده است. بی‌بندوباری تولید تنها بیان اساسی قانون ارزش اضافی نیست، و تنها این قانون نیست که سرنوشت سرمایه‌داری را تعیین می‌کند. بلکه هم‌چنین ادغام\* فرایندهای کار همه سرمایه‌داران در یک فرایند کار اجتماعی واحد از قوانین عمده تولید سرمایه‌داری است.

در شیوه تولید سرمایه‌داری، تعاون\*\* نقش اساسی دارد. تعاون پایه تکامل نیروهای مولده اجتماعی کار است، از اینرو در شکل سرمایه‌داری آن، بیان قوانین ارزش اضافی است.

سرمایه با شروع از تعاون، فرماندهی فرایند کار با برنامه را در دست می‌گیرد. برنامه‌ریزی بلافاصله در سطح تولید، به منزله جنبه اساسی تکامل سرمایه ظاهر می‌شود، بنابراین تضادی بین برنامه‌ریزی و سرمایه در سطح کارخانه وجود ندارد. زیرا سرمایه فقط با طرح برنامه می‌تواند بر فرایند کار مسلط شده، و به شکل تعاونی به تولید ادامه دهد.

\* Amalgamation

\*\* Cooperation

هر قدر سرمایه‌داری رشد و گسترش بیشتری پیدا می‌کند، و مالکیت جمعی خصوصی سرمایه‌داری (شرکت‌های بزرگ سهامی، سرمایه‌داری دولتی) بر مالکیت فردی خصوصی سبقت می‌گیرد، هر قدر سرمایه‌داری جنبه جهانی می‌گیرد، و فرایند کار و سرمایه بین‌المللی‌تر می‌شود، هر قدر نیروهای مخالف سرمایه در داخل و خارج از قلمرو آن نیرومندتر می‌شوند، و بالاخره هر قدر سرمایه‌داری متمرکزتر و انحصاری‌تر می‌شود، نیاز به برنامه‌ریزی برای حفظ هژمونی\* سرمایه بر اقتصاد ملی بیشتر می‌شود.

رابطه بین سرمایه و سرمایه‌دار جنبه متقابل دارد، بدین معنی همانطور که سرمایه قدرت خود را بر سرمایه‌دار اعمال می‌کند، سرمایه‌دار نیز به وسیله سرمایه قدرت فرمانروایی خود را بر کار اعمال می‌کند.

از میان عوامل مختلف، سه عامل زیر در ایجاد شرایط تازه نقش مؤثرتری داشته است.

۱- اجتماعی‌تر شدن شرایط عینی تولید، به معنی بین‌المللی شدن فرایند کار و سرمایه، و تمرکز تولید. پیدایش سرمایه‌داری دولتی به عنوان یکی از اشکال عمده سرمایه‌داری معاصر و رشد سریع نیروهای اجتماعی در کشورهای غربی.

۲- پیدایش نوعی برنامه‌ریزی در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری.

۳- رشد جنبش‌های ملی در جهان سوم و تثبیت نظامات سرمایه‌

داری در آن کشورها.

با در نظر گرفتن موارد پیش گفته، سعی خواهد شد مشخصات کلی اقتصاد جهانی در حال حاضر (باستثنای اردوی شرق) در پائین

\* Hegemony

خلاصه شود:

۱- بین‌المللی‌تر شدن سرمایه<sup>۳</sup>. بین‌المللی شدن سرمایه، یعنی خود گسترش سرمایه بر پایه تلفیق و ادغام سرمایه‌های ملی مختلف، و تجدید تولید در روند آمیختگی سرمایه‌ها در مقیاس جهانی. باین-المللی شدن سرمایه، خودمختاری و گسترش سرمایه‌ها بر مبنای ملی محدودتر شده، و سرمایه‌های بزرگ و سازمان‌یافته نقش مسلط و رهبری‌کننده‌ای را بر بازار جهانی بدست می‌آورند.

سرمایه‌زمانی به یک نظام جهانی بدل می‌شود، که تولید و مبادله از مرزهای ملی گذشته، و در مقیاس بین‌المللی انجام می‌گیرد. در چنین حالتی فرایند کار بطور فزاینده‌ای جنبه جهانی گرفته و کارگران ملیت‌ها و سرزمین‌های مختلف متقابلاً "به یکدیگر وابسته می‌گردند. هم‌چنین از ترکیب عالی سرمایه‌های ملی، با سلطه سرمایه‌های بزرگتر، روابط بازار و فرایند انباشت جهانی می‌گردد.

اگرچه سرمایه در آغاز فقط در سرزمین‌های کوچکی به منزله یک رابطه اجتماعی مسلط گردید، و در سایر سرزمین‌ها به عنوان یک نیروی بیگانه ظاهر شد، ولی گرایش به بین‌المللی شدن که ذاتی فرایند تکاملی سرمایه‌داری است، سرمایه را با سرعت بی‌سابقه و در مدتی کوتاه در سراسر جهان پراکنده ساخت.

امپریالیسم خود ادامه فرایند انباشت سرمایه در مقیاس جهانی است. انباشت سرمایه در مقیاس جهانی بدان معنی است که تملک و تجدید-نوزیع ارزش اضافی، گردش کالا (تجارت)، گردش پول (حرکت سرمایه‌های مالی)، فرایند تولید (تقسیم بین‌المللی کار) را در بر می‌گیرد، و تنها شامل یکی از این فرایندها نمی‌گردد. اما ادامه انباشت سرمایه جهانی زمانی امکان‌پذیر می‌گردد که اقتصاد ملی و دولت‌های ملی کشور-های پیشرفته سرمایه‌داری، به منزله پایه‌ای برای ادامه انباشت و تجدید تولید روابط اجتماعی سرمایه‌داری در درون اقتصاد جهانی عمل کند.

و باصطلاح "سرمایه‌های اضافی"، یا "سرمایه‌های غیرقابل جذب" راکه در یک محدوده ملی "بلامصرف" باقی مانده، برای خلق سود به مناطق "قابل جذب" منتقل سازد.

در روند حرکت سرمایه‌ها یک نرخ متوسط سود، و یک نرخ متوسط دستمزد بین‌المللی به وجود می‌آید. نرخ متوسط سود بین‌المللی عبارت است از میانگین نرخ سود سرمایه‌های ملی، و سرمایه‌های چند ملیتی. سرمایه‌ها به سوی مناطقی روان می‌شوند که در آنها نرخ سود به علت پائین بودن ترکیب ارکانیک سرمایه، وجود مواد خام ارزان و فراوان، و یا نیروی کار فراوان ماهر بالا است. در جریان حرکت سرمایه‌ها از کشوری به کشور دیگر، و از یک رشته صنعتی به رشته دیگر، نرخ کلی متوسط سود بین‌المللی تشکیل می‌گردد. بازارهای عمده مالی جهان، مانند بازار مالی نیویورک، لندن، پاریس، زوریخ، و بانکها و سازمان‌های مهم مالی و یولی بین‌المللی، نقش توزیع‌کننده سرمایه‌ها را در مقیاس جهانی به عهده دارند. اما عملاً "به علت سلطه انحصارات و مرزهای ملی دو نرخ سود در بازار جهانی سرمایه وجود دارد. سودهای فوق‌العاده که در انحصار شرکت‌های بزرگ چند ملیتی است، و سود متوسط.

با تشکیل شرکت‌های چندملیتی و بازار کار جهانی، فرایند کار، و فرایند ارزش‌سازی\* به به مقیاس ملی که به مقیاس جهانی صورت می‌گیرد. بدین معنی که یک نرخ متوسط دستمزدهای جهانی تشکیل می‌گردد. نیروی کار از کشوری که سطح دستمزدها پائین است، به کشوری که سطح دستمزدها بالا است حرکت می‌کند، و رفته رفته بین سطح دستمزدهای ملی یک تعادل کلی به وجود می‌آید. بدینسان قانون ارزش نقش توزیع‌کننده سرمایه و نیروی کار را در سطح جهانی به عهده می‌گیرد.

\* Valorization

بدیهی است تشکیل نرخ متوسط سود و نرخ متوسط سود بین-المللی، به علت وجود موانع انحصاری و ملی در یک تقریب کلی صورت خواهد گرفت.

بین‌المللی شدن سرمایه که با گردش کالائی و پولی آغاز و در فرایند تولید به دوره تکاملی خود می‌رسد، با پیدایش شرکت‌های چند ملیتی ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کند. از آغاز انقلاب صنعتی این گرایش وجود داشته است که شرکت‌ها و سرمایه‌داران حوزه عمل خود را از یک کارگاه کوچک\* به کارخانه\*\*، به شرکت‌های ملی و شرکت‌های بزرگ و بالاخره به شرکت‌های چند ملیتی گسترش دهند. این رشد و گسترش دارای جنبه‌های کیفی و کمی هر دو بوده است.

پالوا\*\*\* استدلال می‌کند که سرشت متضاد شرکت‌های بین‌المللی را فقط بر حسب بین‌المللی شدن سرمایه‌ها به منزله یک رابطه اجتماعی می‌توان فهمید. او برای تبیین همین مسئله تحلیل علمی دورتجدید-تولید سرمایه را به کار می‌برد. او گردش\*\*\*\* کل سرمایه اجتماعی وهم چنین اجزای آن را که عبارتند از دور سرمایه پولی، سرمایه مولد، و سرمایه کافی بررسی کرده و بدین وسیله راه را برای درک بهتر روابط متقابل عناصر فرایند بین‌المللی شدن هموار می‌سازد.<sup>۴</sup>

پالوا می‌نویسد: بین‌المللی شدن سرمایه در این واقعیت قرار دارد، که سهام شرکت‌ها به ملت‌های مختلف تعلق داشته باشد. استراتژی شرکت‌های چند ملیتی بین‌المللی کردن شاخه‌های تولید سرمایه و فرایند انباشت سرمایه است. سرمایه‌داری در عالی‌ترین مرحله تولید خود، یعنی در مرحله امپریالیستی یا بین‌المللی کردن همه عوامل سرمایه و جنبه‌های مختلف آن به اوج نقطه تکاملی خود می‌رسد، و خصوصیات تقسیم

\* Manufactory

\*\* Factory

\*\*\* Palloix

\*\*\*\* Circuit

بین‌المللی‌کار و فن در آن عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شود.

درباره رابطه بین دولت‌های ملی و شرکت‌های چندملیتی نظریه‌های متفاوتی وجود دارد.

رابین‌ماری\* که تحقیقاتی در زمینه بین‌المللی شدن سرمایه نموده است، معتقد است که در نتیجه بین‌المللی شدن سرمایه‌دولت‌های ملی توانائی خود را در کنترل اقتصاد ملی از دست می‌دهند. طبق نظر رابین پس از جنگ دوم جهانی، اقتصاد جهانی به‌عرصه کشمکش شرکت‌های بزرگ چندملیتی، که تضادهای آنها روز بروز شدیدتر می‌شود، تبدیل شده است. و اضافه می‌کند افزایش فعالیت شرکت‌های بین‌المللی نقش دولت‌ها را کاهش داده، بطوریکه قادر به اعمال کنترل در داخل مرزهای ملی خود علیه شرکت‌های بین‌المللی نیستند.<sup>۵</sup>

بیل وارن\*\* استدلال می‌کند برخلاف نظر رابین در دنیای کنونی قدرت دولت‌های ملی در برابر کشورهای بزرگ چندملیتی افزایش یافته است. به‌نظروارن روابط متقابل پیوستگی بین سرمایه‌ها نه‌تنها قدرت دولت‌های ملی را کاهش نداده است، بلکه برعکس به‌علت بین‌المللی شدن سرمایه، آنها را به‌مداخله بیشتر در امور اقتصادی و دفاع از منافع ملی وادار کرده است.<sup>۶</sup>

اگرچه شرکت‌های چندملیتی در سطح بین‌المللی عمل می‌کنند، اما با اینهمه استقلال اقتصادی ملت‌هایی را که در حوزه قلمرو آنها فعالیت دارند به‌سودکشورهائی که مرکز کار خود را در آنها قرار داده‌اند محدود می‌سازند. و چون شرکت‌های بین‌المللی تابع قوانین کشورهای پیشرفته بوده، و به‌پشتیبانی آنها سلطه انحصاری بر ثروت‌های جهان

\* Murry. R.

\*\* Warren. B.

برقرار می‌سازند، بالطبع درآمد آنها جزئی از درآمد ملی این کشورها به حساب می‌آید.<sup>۷</sup>

سرمایه هر اندازه جنبه بین‌المللی پیدا کند، باز هم برای پیش بردن هدف‌های اقتصادی و کسب سود بیشتر نیازمند نیروی نظامی و پلیسی است. این نیروی نظامی را فقط دولت‌های ملی می‌توانند آماده کنند. بنابراین با وجود بین‌المللی شدن سرمایه‌ها هنوز هم نقش ژاندارم جهانی در دست دولت‌های معینی قرار دارد، و این مسئله نمایشگر طبیعت متضاد سرمایه که هم دارای خصلت ملی و هم جهانی است می‌باشد.

۲- افزایش نقش دولت در امور اقتصادی و تشکیل دولت‌های رفاه ملی: یکی از وجوه ممتاز سرمایه‌داری معاصر مداخله مؤثر دولت در امور اقتصادی و اجتماعی است. این مداخله بیش از هر چیز به علت اجتماعی‌تر شدن تولید، دگرگونی‌های اجتماعی، افزایش نقش اتحادیه‌های کارگری، رکود مزمن اقتصادی، تهدید سلطه سرمایه بر کار و بالاخره رشد فوق‌العاده بخش سرمایه‌داری دولتی نسبت به بخش خصوصی، ضروری گردیده است.

نمودهای نو گرچه از قوانین تکامل سرمایه‌داری ریشه می‌گیرد، ولی در بسیاری جهات با خصوصیات سرمایه‌داری دوره رقابت آزاد متفاوت است.

برای اینکه علت مداخله دولت در امور اقتصادی روشن شود بیهوده نیست اگر ابتدا به خصوصیات اصلی نظام سرمایه‌داری اشاره‌ای شود. اقتصاد سرمایه‌داری را دو خصوصیت ممتاز از نظامات دیگر مشخص می‌سازد. یکی آنکه در این نظام اجتماعی تولیدکنندگان بیشماری هر یک به تولید کالا و خدمات خاصی برای مبادله در برابر پول اشتغال دارند، که فعالیت آنها آگاهانه و بطور هم‌آهنگ کنترل نشده، بلکه بوسیله بازار هدایت می‌گردد. دوم آنکه اقتصاد سرمایه‌داری بین طبقات

مختلف‌المنافع سرمایه‌دار و کارگر تقسیم شده است. سرمایه‌داران تولید را سازمان می‌دهند، و کارگران گرچه از لحاظ حقوقی آزادند ولی زیر سلطه سرمایه‌داران کار می‌کنند. بدین قرار اقتصاد سرمایه‌داری بین طبقات مختلف‌المنافع تقسیم شده است. حرکت این نظام اقتصادی با عمل متقابل تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، خریداران و فروشندگان، کارگران و سرمایه‌داران بیشعاری که همگی از لحاظ حقوقی آزاد برای تعقیب منافع خود هستند تنظیم می‌گردد.

در نگاه اول چنین تصور می‌رود که در اقتصاد سرمایه‌داری یک هرج و مرج واقعی حکمفرما است، و هیچ نوع همبستگی بین رشته‌های مختلف آن وجود ندارد. اما در واقع چنین نیست. از درون هرج و مرج و بی‌بندوباری اقتصاد سرمایه‌داری، نظم معینی به وجود آمده و مستقر می‌گردد. عمل متقابل عرضه و تقاضا به‌طور خودبخودی بخش‌های مختلف اقتصادی را هم‌آهنگ ساخته و اقتصاد سرمایه‌داری را به‌عمل پیوسته و هم‌آهنگ وادار می‌سازد. به‌عبارت دیگر نیروهای بازار به‌طور خودبخودی تقسیم کار اجتماعی را کنترل کرده، و اقتصاد سرمایه‌داری موفق می‌شود بدون مداخله نیروهای خارجی، و براساس مکانیزم تعادل‌ساز خود، سر و سامان یافته و برشد و تکامل ادامه دهد.

به‌همین مناسبت مسئله توضیح مکانیزم خود تعادل‌ساز<sup>\*</sup> اقتصادی، موضوع اساسی در تشریح قوانین اقتصادی سرمایه‌داری به‌وسیله اقتصاددانهای قرن نوزدهم تلقی می‌شد. و به‌مسئله اثر مداخله دولت در امور اقتصادی کم‌وبیش توجهی نشان داده نمی‌شد. اما در اوضاع و احوال کنونی به‌علت افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه که نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن کاهش نرخ سود و توقف در فرایند انباشت سرمایه است، دولت‌های جدید ناچارند در مکانیزم خود تعادل‌ساز سرمایه‌داری مداخله کرده، و

\* Self-regulating

با کنترل آگاهانه اقتصاد از سقوط سرمایه‌داری حتی الامکان جلوگیری کنند، انجام این کار با ایجاد موانع و یا تسریع و یا تکمیل حرکت قوانین طبیعی سرمایه‌داری صورت می‌گیرد.

رشد بخش دولتی اقتصاد به حساب بخش خصوصی، و گسترش مداخله دولت در امور اجتماعی، صرفنظر از فشار سندیکاهای کارگری و سایر سازمانهای اقتصادی و اجتماعی، از این حقیقت ناشی می‌شود که بخش خصوصی بانگای خود نمی‌تواند بفرایند انباشت سرمایه، به علت کاهش نرخ میانگین سود، ادامه دهد. بخش دولتی با اداره بخشی از صنایع که به‌ویژه به علت بالا بودن ترکیب ارگانیک سرمایه و یا علل اقتصادی و اجتماعی دیگر نرخ سود در آنها پائین است، فشار اقتصادی را از دوش بخش خصوصی برداشته، و بادامه فرایند انباشت در این بخش یاری می‌رساند.

مداخله دولت در امور اقتصادی موجب تعدیل نوسانات شدید بازار گردیده، و مانع ایجاد بحران‌های ناگهانی در تولید اجتماعی شده است. هدف عمده این مداخلات کم کردن فشار روی نرخ سود است، و برای رسیدن بدین منظور هزینه‌ها و یا مالیات‌ها پائین آورده می‌شود. بدیهی است اگر دولت بتواند به مداخلات خود از طرق مختلف برای منظم کردن امور اقتصادی ادامه دهد، نه بحرانی به وجود خواهد آمد و نه تورمی، و تجدید تولید گسترش یافته بدون وقفه ادامه خواهد یافت. اما دولت‌ها دارای قدرت نامحدودی نیستند، و هر یک مصرف منافع طبقات معینی می‌باشند، که طبیعتاً "سیاست اقتصادی خود را به نفع طبقاتی که مورد پشتیبانی آنها قرار دارند تنظیم می‌کنند. این سیاست معمولاً" اگرچه برای بعضی طبقات مفید است، بهمان مناسبت برای طبقاتی دیگر ممکن است غیرقابل تحمل باشد. برخورد منافع، اساس سیاست‌های اقتصادی را برهم می‌ریزد. بدین سان دخالت دولت‌ها اگرچه بحران‌های اقتصادی را به عقب می‌اندازد ولی چاره‌ساز دردهای عمیق

۳- رکود و تورم مزمن اقتصادی: تکامل سرمایه‌داری منظم و هم‌آهنگ نیست. مشخصه اقتصاد سرمایه‌داری انباشت عظیم سرمایه از یک سو و رکود و بحران از سوی دیگر است.

در دوره‌های گسترش عدم تعادل‌هایی به‌وجود می‌آید، از آنجمله نرخ سود به‌طور فاحشی پائین می‌رود، گسترش اقتصادی متوقف می‌گردد، تولید کاهش پیدا می‌کند و بیکاری گریبانگیر جمع کثیری می‌گردد. این‌ها پدیده‌هایی بطورکلی غیرقابل کنترل هستند. اما بحران برای همیشه ادامه پیدا نمی‌کند. و پس از مدت زمانی سرمایه دوباره سودبخش می‌شود، اقتصاد رشد و توسعه خود را از نو شروع می‌کند، و دوره رونق دوباره آغاز می‌شود.

بحران اقتصادی با وجود همه عواقب فلاکت‌بار آن، وظیفه‌بزرگ اصلاح و پاک‌سازی اقتصاد سرمایه‌داری را به‌عهده دارد. در تب‌بحران، سرمایه‌داری خود را از پدیده‌های ناسالم آزاد می‌سازد، و برای دور تکامل بعدی آماده می‌گردد. در جریان بحران، اقتصاد سرمایه‌داری به‌طور خودبخودی منظم شده، تنگناهایی که در دوره گسترش در سر راه آن به‌وجود آمده بود از میان می‌رود. در بحران شرکت‌های ضعیف و اعضای پوسیده از دور زندگی خارج شده تولید تجدید سازمان پیدا کرده، و با حل تضادهایی که در درون اقتصاد به‌وجود آمده بود، شرایط برای گسترش سودبخش اقتصادی مهیا می‌گردد.

بحران اقتصادی نتیجه ترکیب عوامل مختلف است، که اساسی‌ترین آنها بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه می‌باشد. بحران زمانی آغاز می‌شود که نرخ سود به‌حدی کاهش یابد که سرمایه‌دار از سرمایه‌گذاری امتناع ورزد. اما اگر سرمایه‌داران بتوانند سطح قیمت‌ها را به‌ر میزانی که بخواهند تعیین کنند، و در نتیجه مانع سقوط نرخ سود گردند، دیگر بحرانی به

وقوع نخواهد پیوست. اما سرمایه‌داران با اینکه به‌بالا بردن سطح قیمت کالاهای خود و به‌جلوگیری از کاهش نرخ سود بسیار علاقه‌مندند، ولی قادر به‌انجام این کار برای مدتی طولانی نیستند.

یکی از تفاوت‌های عمده سرمایه‌داری انحصاری دولتی کنونی با سرمایه‌داری رقابت آزاد قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم در نوع بحران و رکود اقتصادی است. بحران‌های اقتصادی گذشته ناگهانی، ویرانگر، کوتاه‌مدت از هر لحاظ غیرقابل کنترل بود، در حالی‌که بحران‌های کنونی طولانی‌مزن و جهانگیر است.

اقتصاد سرمایه‌داری از سال‌های واپسین دهه ۱۹۶۰ گرفتار یک رکود عمومی همه‌گیر شده است. رونق اقتصادی سال‌های دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که به‌دنبال آزادی مستعمرات، پیشرفت تکنولوژی، گسترش بازار جهانی و بهبود روابط شرق و غرب به‌وجود آمده بود جای خود را به رکود عمومی علاج‌ناپذیری داده است.

نرخ تورم جهانی از جنگ دوم بین‌المللی به‌بعد هیچ‌وقت مانند امروز حاد و گسترده نبوده است. شاخص هزینه‌های زندگی در مقایسه با ده سال قبل چهار برابر افزایش یافته، و نظام پولی جهان در بحرانی عمیق فرورفته است. نرخ برابری ارزها که تا اوت ۱۹۷۴ به‌موجب پیمان "برتون وودز" از ثبات نسبی برخوردار بود، اینک با شناوری پول‌های عمده جهانی ثبات خود را از دست داده، و اعتماد عمومی نسبت به نظام پولی جهان متزلزل شده است. رکود و تورم هر دو با هم گریبانگیر اقتصاد بیشتر کشورهای سرمایه‌داری شده است، بطوریکه هیچ‌یک از کشورهای عمده غرب از عواقب آن در امان نیست. و برای اولین بار در تاریخ سرمایه‌داری "رکود تورمی" به‌وجود آمده است.<sup>۸</sup>

یکی از علل عمده تفاوت در رکود مزمن کنونی را با بحران‌های ادواری سابق می‌توان در نقش تازه پول و تغییر پایه آن جستجو کرد. زمانی که پول بر پایه طلا استوار بود، نظم پولی مانع افزایش

خودسرانه قیمت‌ها می‌گردید، و پشتوانه طلا انضباطی بر سطح قیمت‌ها تحمیل می‌کرد، زیرا طلا دارای ارزش ذاتی مربوط به خود است، که قدرت خرید آنرا تعیین می‌کند. و به‌علت محدودیت در میزان استخراج آن و هزینه‌های تولیدی، سرمایه‌دار نمی‌توانست برای ابقاء نرخ سود قیمت‌ها را طبق دلخواه افزایش دهند.

اما حال دولت‌ها با رها کردن پایه طلا، ایجاد تسهیلات اعتباری و انتشار اسکناس از سوئی مانع بخران‌های دوره‌ای می‌گردند، و لسی از سوی دیگر به‌تورم شدید و مزمن دامن می‌زنند. در واقع تورم به‌عنوان وسیله‌ای برای تنظیم آهنگ گسترش اقتصادی، و جلوگیری از کاهش نرخ سود (بحساب درآمدها) و ادامه فرایند انباشت سرمایه و تخفیف بحران به‌کار برده می‌شود.

مداخله دولت در عمل قانون خود تعادل‌ساز سرمایه‌داری، موانع را برای گسترش سودبخش از میان می‌برد، و تورم به‌منزله یک سیاست آگاهانه برای تأمین شرایط جهت ادامه انباشت سرمایه و ابقاء و حتی افزایش نرخ سود به‌کار برده می‌شود.

اما ادامه سیاست تورمی نمی‌تواند الاغیرالنهاییه ادامه یابد و در مرحله معینی خود مانع گسترش اقتصادی می‌گردد. به‌همین مناسبت دولت‌ها برای ایجاد ثبات در بازار، دست به تنظیم و اجرای بودجه‌های ضد تورمی که معمولاً "کمتر مؤثر می‌افتد می‌زنند.

۴- پایان انحصار فنی سرمایه‌داری غرب، اثر تشکیل جبهه شرق فقط

به‌مناسبات آن با کشورهای غربی و جهان سوم، به علت تغییراتی که در بنیان نظام اجتماعی آنها به وجود آورده بود محدود نمی‌شود، بلکه قلمرو بس گسترده‌تری را در برمی‌گیرد، که پایان یافتن انحصار فنی کشورهای غربی را از آنجمله می‌توان دانست.

کشورهای نوبنیاد و در حال توسعه جهان سوم ، با استفاده از کمک‌های فنی و مالی جهان شرق ، می‌توانند خود را از چنگال تعهدات سنگین در برابر کشورهای غربی آزاد ساخته ، و به ساختمان بورژوازی جامعه خود بپردازند . کشورهای غربی ، تحت تأثیر و در جریان رقابت با شرق تسهیلات تازه‌ای برای کمک فنی و مالی به جهان سوم داده‌اند .

۵- عمیق‌تر شدن شکاف اقتصادی بین ملت‌های پیشرفته و عقب‌مانده : رشد صنعتی و افزایش درآمدهای ملی در بعضی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق ، بیانگر از میان رفتن و کم شدن اختلاف سطح زندگی و درآمد بین تعداد محدودی کشورهای ثروتمند ، و جمع کثیری کشورهای فقیر در چهارچوب نظام سرمایه‌داری نیست . برعکس ارقام و اطلاعات فراوانی که به وسیله مراجع بین‌المللی ارائه می‌شود ، از عمیق شدن شکاف در سطح زندگی بین کشورهای غنی ( شمالی ) ، و فقیر ( جنوبی ) گواهی می‌دهد .

تا زمانی که نظام سرمایه‌داری وجود دارد ، اختلاف بین فقیر و غنی ، چه در سطح محدود ملی و چه در سطح جهانی مانند دو جزء جدائی‌ناپذیر از هم به زندگی ادامه خواهد داد . در حالی که در کشورهای غربی سالانه میلیون‌ها تن مواد غذایی به صورت‌های مختلف نابود می‌شود ، در کشورهای فقیر دهها میلیون نفر زندگی نیمه گرسنه‌ای را از سر می‌گذرانند .

۶- پیدایش جهان سوم و جهانی شدن نظام سرمایه‌داری : پس از جنگ دوم جهانی و عواقب بعدی آن ، تعداد زیادی از ملت‌ها به استقلال رسیدند . کشورهای نوبنیاد آفریقائی و آسیائی و بعضی از کشورهای آمریکا لاتین ، یعنی همان کشورهایی که تا قبل از جنگ دوم جهانی ، زرادخانه کشورهای استعمارگر غربی را تشکیل می‌دادند ، اینک به مقتضای نیازهای اقتصاد ملی خود ، سیاست مستقلی را در صحنه بین‌المللی در

پیش گرفته‌اند. این سیاست به‌طور عمده از منافع نظامات سرمایه‌داری آن کشورها سرچشمه می‌گیرد. وزنه و اعتبار روزافزون کشورهای جهان سوم در عرصه سیاست بین‌المللی از مشخصات برجسته عصر حاضر است. نظام سرمایه‌داری ابتدا بدون داشتن سرزمین‌های مستعمراتی پا گرفت، و در مرحله‌ای از تکامل خود الحاق سرزمین‌های دیگر و غارت مستعمراتی، برای پیشرفت سرمایه‌داری امری ضروری گردید. به‌طوری‌که نظام مستعمراتی یکی از اجزاء اقتصاد سرمایه‌داری را در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تشکیل می‌داد. اما در نتیجه رشد نیروهای تولیدی و به‌موازات آن پیدایش بورژوازی بومی و طبقات مترقی در مستعمرات و گسترش جنبش‌های آزادی ملی و همچنین تشدید رقابت بین کشورهای امپریالیستی، ادامه سیاست مستعمراتی به‌مانع بزرگی در راه دوام و گسترش اقتصاد امپریالیستی بدل شد. به‌طوری‌که پافشاری و اصرار در ادامه سیاست الحاق و وابستگی سرزمین‌های دیگر موجودیت نظام امپریالیستی را به خطر افکند.

مستعمرات دیگر آن گاو شیرده بی‌آزار کم‌خرج نبود، که برای آرام نگاهداشتنش به نیروی نظامی بزرگی نیاز نباشد. نیروئی که هزینه‌اش از درآمدهای حاصله از مستعمرات سر می‌زد. به‌ویژه با وقوع جنگ دوم جهانی و شکست آلمان و ژاپن و متعاقب آن تغییرات شگرفی که در آسیا و اروپا به‌وجود آمد، برای رهبران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری غرب به تدریج آشکار شده بود، که با توجه به مجموعه اوضاع اقتصادی و اجتماعی جهان، امکان ادامه سیاست استعماری کهنه‌از میان رفته است. این تغییرات آنچنان ناگهانی و عمیق صورت گرفت، که در ابتدا درک آن حتی برای رهبران بزرگ آن کشورها مانند چرچیل آسان نبود. چرچیل در جریان مذاکرات خود با رهبران کشورهای متفق در جنگ جهانی دوم، در پوتسدام و یالتا، از هر وجه از اراضی مستعمراتی امپراطوری بریتانیا هم‌چون سرزمین اصلی انگلیس دفاع می‌کند. اما چند سال پس از پایان جنگ

کار به جایی می‌رسد که بزرگترین امپراطوری جهان خود "داوطلبانه" به سبب عوامل پیش گفته به سرزمین‌های افریقائی استقلال می‌دهد.

امپریالیسم بارها ساختن سرزمین‌های مستعمراتی که به صورت بار سنگینی بر دوش اقتصاد ناتوان آن کشورها در آمده بود، امکانات تازه‌ای برای رشد و شکوفائی پیدا کرد. سطح زندگی در همه کشورهای سرمایه‌داری بزرگ غرب در سال‌های دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، با وجود آزادی بسیاری از سرزمین‌های مستعمراتی بالا رفت، میزان بیکاری به حداقل کاهش یافت، و تکامل اقتصادی ادامه پیدا کرد.

از نمونه‌های گویای شکوفائی اقتصاد یک کشور استعمارگر پس از از دست دادن مستعمرات اقتصاد کشور فرانسه است. به طوری که می‌دانیم اقتصاد فرانسه تا قبل از آزادی مستعمرات آسیائی (شبه جزیره هندوچین) و آفریقائی (بطور عمده الجزایر) از ضعیف‌ترین حلقه‌های اقتصادی کشور-های غربی به شمار می‌رفت. ولی با آزادی مستعمرات و به موازات آن، تجدیدنظر در سازمان اقتصادی و اجتماعی آن کشور، اقتصاد ملی فرانسه از رشد، و رونق کم سابقه‌ای برخوردار گردیده است.

بدین قرار ملاحظه می‌شود که سقوط نظام مستعمراتی، ضرورتاً "سقوط نظام امپریالیستی را به دنبال نداشت. امپریالیسم برای ادامه حیات اقتصادی خود به روشهای اقتصادی و سیاسی تازه‌ای دست زد، که در این دفتر در فصل‌های دیگر درباره آن صحبت شده است.

در سرزمین‌هایی که قدرت‌های استعماری با بی‌اعتنائی حقوق ملت-های اسیر را نادیده گرفته‌اند، جنبش‌های ملی به شکل قهرآمیز گسترش یافته، ریشه دوانده، و به عامل دگرگون‌زائی در خود کشور استعمارگر تبدیل شده است. کودتای سال ۱۹۷۴ پرتغال، و پیروزی جناح‌های رادیکال در سه مستعمره آفریقائی آن کشور (موازمبیک، آنگولا، و گینه بیسائو) نمونه آموزنده‌ای از این شکل دگرگون‌زائی است. سرسختی گروه‌های نژادپرست، کشورهای رودزیا و آفریقای جنوبی و مرکزی را به مرکز

یکی از تضادهای آشکار عصر ما تبدیل کرده است. این امر نگرانی عمیق محافل دورانیش غرب، و حتی بعضی از مراجع افریقای جنوبی را برانگیخته است. به همین مناسبت این مراجع برای آرام ساختن بحران‌های آینده، اصلاحاتی را در قوانین نژادی و مدنی مورد نظر قرار داده‌اند. از سوی دیگر تنزل موقعیت اقتصادی و سیاسی بزرگترین کشور-های استعمارگر جهان، و قبل از همه بریتانیا، که بخش بزرگی از جهان را به‌زیر سلطه خود در آورده بود، و تبدیل آمریکا به قدرت درجه اول امپریالیستی موجب سست‌تر شدن زنجیرهای اسارت مستعمراتی گردید. آمریکا که خود مستقیماً دارای سرزمین‌های بزرگ مستعمراتی نبود، از جدائی مستعمرات و استقلال آنها پشتیبانی کرد. بدان امید که آزادی وابستگی مستعمراتی راه حرکت سرمایه‌های آمریکائی را، که پس از جنگ جهانی دوم بازار جهانی را مورد تاخت و تاز بی‌رقیب خود قرار داده بود، به آن سرزمین‌ها هموارتر سازد. به همین مناسبت آمریکا به‌عنوان "مدافع" آزادی و استقلال ملت‌ها معرفی گردید.

سست شدن زنجیرهای وابستگی مستعمراتی، و رشد مناسبات سرمایه‌داری در بیشتر کشورهای مستعمره سابق، موجب گردید که اکثریت ملل مستعمره رفته رفته استقلال سیاسی خود را بدست آورند. استقلال سیاسی اگرچه به‌معنای آزادی کامل و رشد مستقل اقتصادی مستعمرات نبوده و نخواهد بود، ولی به‌موقع گامی است در راه رشد سریع‌تر روابط سرمایه‌داری در آن سرزمین‌ها.

با آزادی مستعمرات و استقرار نظامات سرمایه‌داری در بخش بزرگی از جهان، تجدید تولید و انباشت سرمایه به‌مقیاس ملی و جهانی انجام می‌گیرد و سرمایه‌داری افق وسیعتری را، لااقل در چند دهه آینده، برای گسترش و تکامل بیشتر پیدا کرده است.

۷- پیدایش گروه‌های تازه؛ قرار گرفتن کشورهای نیمه‌مستعمره و وابسته در محور تکامل سرمایه‌داری، گرچه بازار و تجارت جهانی رادر مقیاس کم‌نظیری وسعت داده است، ولی پیدایش کانون‌های تازه سرمایه، و در هم شکستن سلطه انحصاری سرمایه‌های قدیمی بر ثروت‌ها و بازار جهان، نظام سرمایه‌داری را با بحران‌ها و مسائل تازه‌ای مواجه کرده است.

دوگرایی متضاد - انحصار و رقابت آزاد - که از بدو پیدایش سرمایه‌داری در بطن آن وجود داشته است، با پیدایش مرحله امپریالیستی نه تنها کاهش پیدا نکرد، بلکه در اثر تغییرات و تحولات تازه تشدید پیدا کرده است. از سوئی با تشکیل شرکت‌های چندملیتی، و بین‌المللی‌تر شدن سرمایه، شرکت‌های انحصاری جهان شمول به وجود آمده‌اند که استقلال اقتصادی کشورهای ملی را تهدید می‌کنند. از سوئی دیگر با پیدایش بازارهای جدید و در حال رونق و رشد سرمایه قدرت‌های نوین سرمایه‌داری به صحنه بین‌المللی گام گذاشته‌اند.

در چنین اوضاع و احوالی عمده‌ترین تضاد دوران ما را در مقیاس جهانی، تضاد بین خصلت اجتماعی تولید، و تصرف خصوصی تشکیل می‌دهد، که در مناطق مختلف عالم به صورت‌های مختلف بروز می‌کند.